

فلسفہ
کی یرکگور

سوزان لی اندرسن

ترجمہ
خشایار دیہیمی

فرہنگ نشر نو
با همکاری نشر آسیم
تہران - ۱۳۹۸

فہرست

پیشگفتار مجموعہ / ہفت

- یادداشت مترجم / ۱
۱. زندگی کی یرکگور / ۳
۲. فلسفہ کی یرکگور / ۳۳
۳. مضامین اصلی در فلسفہ کی یرکگور / ۴۷
۴. اہمیت فلسفہ کی یرکگور و دل نگرانی ہا نسبت بہ آن / ۱۰۹

کتاب شناسی / ۱۲۱

نمایہ / ۱۲۳

زندگی کی یرکگور

همه زندگی من یک لطیفه تلخ است برای آگاهانیدن مردم.

(یادداشت‌های روزانه، ۱۸۴۸)

سورن کی یرکگور در پنجم ماه مه ۱۸۱۳ در کپنهاگ دانمارک به دنیا آمد. او هفتمین و آخرین فرزند میسائل پدرسن کی یرکگور^۱ و دومین همسر او، آنه سورنسداتر لوند کی یرکگور^۲ بود. از منظر بیرونی، زندگی کی یرکگور یک زندگی تقریباً بی حادثه بود. جز چهار سفر به برلین، سفر کوتاهی از راه تنگه به سوئد، و سفری زیارتی به منطقه روستایی محل تولد پدرش، همه زندگی کوتاه چهل و دو ساله اش را در کپنهاگ گذراند. جوانی کردنش فقط محدود به دوره دانشجویی اش، پیش از مذهبی شدن، بود. عاشق رگینه اولسن^۳ شد، با او نامزد کرد، و بعد نامزدی و رابطه اش را با او به دلیلی توضیح ناپذیر بهم زد. با آنکه به این قصد تحصیل کرده بود که کشیشی لوتری

1. Michael Pedersen Kierkegaard

2. Ane Sørensdatter Lund Kierkegaard

3. Regine Olsen

شود، در نهایت به نویسندگی و زندگی در انزوا و دور از اجتماع روی آورد و فقط به قصد پیاده‌روی و کالسکه‌سواری از خانه خارج می‌شد. او البته خودش را درگیر دو جدل عمومی کرد: نخست به نازل بودن روزنامه فکاهی عامه‌پسند کپنهاگ، دزد دریایی، اعتراض کرد، که روزنامه هم در عوض کاریکاتوری بی‌رحمانه از او پرداخت، و دوم، به کلیسای لوتری دانمارک حمله برد. کی‌یرکگور در یازدهم نوامبر ۱۸۵۵ درگذشت، بی‌آنکه اجازه دهد کشیشی آیین‌های مذهبی دم مرگ را برایش انجام دهد.

اما زندگی درونی کی‌یرکگور بس پرغوغا بود و فلسفه‌اش، هم به این غوغای درون دامن می‌زد هم از آن تأثیر می‌پذیرفت. یک اصل اساسی در فلسفه او این بود که از رفتار بیرونی آدم‌ها نمی‌توانی قضاوتی درباره‌شان بکنی؛ آنچه در هر آدمی واقعاً مهم است آن چیزی نیست که همه می‌توانند از بیرون ببینند.

... زندگی درونی کی‌یرکگور یکی از شورانگیزترین زندگی‌ها بود، و دلیلش عمق و قدرت «تأملاتش» بود. هرچه در روح او رخ می‌داد، حتی چیزهایی که شاید به نظر دیگران پیش‌پاافتاده بیاید و هرچه زودتر به دست فراموشی‌اش بسپارند، در او قوت می‌گرفت، ابعاد وحشتناکی پیدا می‌کرد، و اندیشه‌اش در آن نفوذ می‌کرد تا آنکه سرانجام از دلش غنی‌ترین گنج‌های شاعرانه و فلسفی بیرون می‌آمد... او... یک فرد بود، فردی بسیار باقریحه اما وحشتناک «تنها»، که نه با نیروهای بیرونی، که با خودش — با خدا — می‌جنگید.^۱

1. Robert Bretall, *A Kierkegaard Anthology*, Princeton University Press, Princeton, N. J., 1973, p. 1.

فهم زندگی کی‌یرکگور را باید از پدرش آغاز کنیم که سخت بر این پسرش تأثیر گذاشت. میثائل پدرسن کی‌یرکگور (۱۷۵۶-۱۸۳۸) در خانواده فقیری در یوتلاند^۱ به دنیا آمد. یوتلاند یکی از دلگیرترین نواحی دانمارک است. او کودکی‌اش را در آنجا به چوپانی گذراند. وقتی یازده ساله بود او را به کپنهاگ فرستادند تا نزد یکی از بستگان مرفه‌شان کارآموزی کند. آنان تربیتی دادند تا او آموزشی دینی از نوع روستایی‌اش (خودشان هم تازه از یوتلاند آمده بودند) ببیند. در این نوع آموزش دینی یک‌جور ضدیت پنهان با روحانیون وجود داشت که عمیقاً در تمام زندگی او تأثیر گذاشت و او متقابلاً این تأثیر را به فرزندانش منتقل کرد.

رفتن به کپنهاگ مسیر زندگی میثائل پدرسن کی‌یرکگور را به کلی عوض کرد. او کارآموزی بسیار مستعد و بلندپرواز بود، و شرایط اقتصادی کپنهاگ هم در آن زمان فوق‌العاده مساعد بود. مرد جوان در اندک‌زمانی کسب‌وکار مستقلش را در فروش قماش به راه انداخت و سودش را عاقلانه سرمایه‌گذاری کرد. در سی سالگی، این چوپان سابق، دیگر مردی حسابی ثروتمند بود؛ اما ریشه‌های روستایی‌اش در درون او با محیط شهری تازه‌اش سخت در کشمکش بود. در ضمن شهرت داشت که آدمی عمیقاً مالیخولیایی است.

دو نظریه درباره منشأ این مالیخولیای او وجود دارد. برخی زندگی‌نامه‌نویسان معتقدند ریشه این مالیخولیا به ناسزاگویی او به خدا در دوران کودکی برمی‌گردد. طبق این نظریه، این کفرگویی دوران کودکی در تمام زندگی او را آزار می‌داد و فکر می‌کرد موفقیتش در زندگی گواهی است بر اینکه خدا می‌خواهد او را به مسخره بگیرد.